

دکتر مهربان شهر من

جیب‌هایش چیزی ندارد، او را رها کردند و گفتند برو. فردای آن شب، دکتر دوباره به همان محله رفت. دزدها دور دکتر حلقه زدند. یکی از دزدها گفت: «دیروز برای مریضت آمدی، اما امروز چرا؟» دکتر لبخندی زد و گفت: «به خاطر قولی که به شما دادم. پول هم آورده‌ام.» دزدها خجالت‌زده گفتند: «ما از شما چیزی نمی‌گیریم دکتر.» دکتر که پشیمانی آن‌ها را دید از آن‌ها سوال کرد آیا حاضرند به جای دزدی کار کنند. دزدها جواب دادند بله ولی ما ضامن و آشنا نداریم و به خاطر سابقه‌مان کسی به ما کار نمی‌دهد. دکتر گفت: «خودم ضامن‌تون می‌شم. فردا بیاین کارخونه قند. من اون جا کار دارم. ان شاء... رئیس کارخونه شما را قبول می‌کنه.»

از فردای آن روز هر چهار نفر مشغول به کار شدند.

منبع: کتاب فریاد در تاجیکستان،

نویسنده: محمد خسروی راد



دکتر مرتضی شیخ بعد از ازدواج به مشهد آمد و در نقاط محروم شهر چند مطب افتتاح کرد. او زندگی واقعی را در خدمت به مردم به ویژه مردم نیازمند می‌دانست. به خاطر خدمات ارزشمندی که دکتر در طول زندگی‌اش انجام داد، یک بیمارستان فوق تخصصی کودکان در مشهد را به نام این دکتر مهربان نام گذاری کرده‌اند. یکی از خاطرات زندگی دکتر را با هم می‌خوانیم.

یک شب تاریک دکتر سوار موتورش بود و برای دیدن یکی از بیمارانش به یکی از محلات قدیمی مشهد می‌رفت که چهار دزد جلوی او را گرفتند. دکتر گفت که غیر از وسایل دکتري چیزی به همراه ندارد و باید به دیدن مريض برود. اما اگر دزدها او را رها کنند

فردا برایشان پول خواهد آورد. دزدها وقتی دیدند که دکتر غیر از چند

سکه ناچیز و کمی آجیل در